



امام علی علیه السلام فرمودند:
در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش می کند
در حالی که مردگان را می بیند
نهج البلاغه، حکمت ۱۲۱

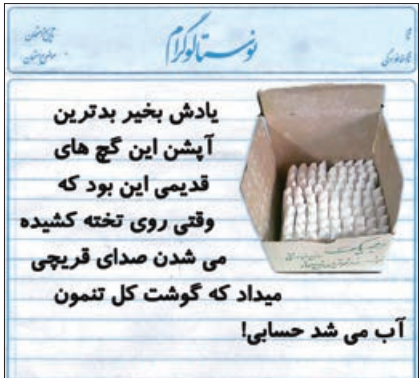
آیات نور

بهترین نوع صبر

حجت الاسلام و المسلمین قرائتی در تفسیر آیه ۱۸ سوره یوسف با این مضمون که: «و پیراهن یوسف(ع) را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست بلکه نفستان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس (من) را) صبری جمیل و نیکوست و خدا بر آن چه می گوید به کمک طلبیده می شود، نکاتی را مطرح کرده اند که می خوانید:

۱- مراقب جوسازی ها باشید. ۲- فریب مظلوم نمایی ها را نخورید. یعقوب(ع)، فریب پیراهن خون آلود و اشک ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما. ۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می دهند و انجام آن را توجیه می کنند. ۴- یعقوب(ع) می دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان یا بقایای جسد را مطالبه نکرد. ۵- حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، صبر و زیبایی. ۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را نشان می دهند، صبری زیبا. ۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. ۸- برای صبر باید از خداوند استمداد طلبید. ۹- بهترین نوع صبر آن است که با آن که دل می سوزد و اشک جاری می شود، خدا فراموش نشود.

یادش بخیر



ریشه ضرب المثل

«میرزا میرزا رفتن» کنایه از چیست؟

آهسته راه رفتن یا غذا خوردن را در اصطلاح «میرزا میرزا رفتن» یا «میرزا میرزا خوردن» می گویند. در ابتدا واژه میرزا را درباره امیرزاده ها به کار می بردند اما بعدها این واژه به طبقه باسواد گفته شد و چون در گذشته افراد باسواد بسیار کم بوده‌اند، لذا میرزاها از احترام ویژه‌ای در بین مردم برخوردار بودند؛ بنابراین میرزاها چون از میزان احترام مردم نسبت به خودشان مطلع شدند، از باب فخر فروشی یا برای رعایت شخصیت خود شمرده شمرده صحبت می کردند و آرام آرام غذا می خوردند. به تدریج این طرز زندگی میرزاها به مثل تبدیل شد و از آن پس مردم به هر کس که آرام راه می‌رفت یا آهسته غذا می خورد می گفتند: «فلانی «میرزا میرزا» رفتن» می کند. برگرفته از کتاب «ریشه‌های تاریخی امثال و حکم»، مهدی پرتوی

داستانک

کادوی کم درد!

سعید کیف مدرسه اش را با عجله به گوشه ای پرتاب کرد و بی درنگ به سمت قلک کوچکی که روی طاقچه بود، رفت. همه خستگی روزش را بر سر قلک بیچاره خالی کرد. پول های خرد را که هنوز با تکه های قلک قاطبی بود در جیبش ریخت و با سرعت از خانه خارج شد. وارد مغازه شد. با ذوق گفت: «بخشید آقا! به کمربند می خواستم. آخه فردا تولد پدرمه.» مغازه دار گفت: «به به! مبارک باشه! چه جوری باشه؟ چرم یا معمولی، مشکی یا قهوه ای». پسرک چند لحظه به فکر فرو رفت و سپس گفت: «فرقی نداره. فقط ... فقط درش کم باشه!»

کاریکلماتور



اندک صبر

شاعری...

شاعری بنده نبود
و از آن جایی که بنده نبود
جیبش آکنده نبود
تیشه واره نداشت
عاشق زنده نبود
شاعری...
بر لب تصویرش
خنده نبود

سید حسن حسینی

دنیانه روایت تصویر



حمل دسته های گل برای آماده سازی نمایشگاه گل و گیاه در کلمبیا، عکس از خبرگزاری فرانسه

دور دنیا

رانندگی یک نابینا در هند!



آدیتی سنترال/ «جیت» نوجوان نابینای هندی، به تازگی چنجال زیادی در هند به پا کرده است. او با این که نابیناست اما پراثر کوچک ترش را با کالسکه به بیرون می برد، با حداکثر سرعت ۴۰ کیلومتر رانندگی می کند، ۶۰ درصد اشیایی که به سمش پرت می شود را روی هوامی گیر و به طور همزمان می تواند با سه نفر دعوی فیزیکی کند!

تحمل شکستن ۱۶ بلوک بتنی روی شکم!



گیس و رلد/ تصور مشت خوردن به شکم انسان دردآور است؛ حالا تصور کنید ۱۶ بلوک بتنی را روی شکم تان قرار دهند و یک نفر با پتک هفت کیلوگرمی بر روی آن ها بکوبد تا همه شان بشکنند! رکورد شکستن ۱۶ بلوک بتنی که بر روی شکم فرد قرار بگیرد تا همین چند روز پیش در اختیار «دانیل مارتین» از آمریکا بود، او به همراه دستیار پتک زنش در ۳۰ ثانیه، موفق به شکستن همه بلوک ها و تحمل درد آن شده بود. اما به تازگی «علی» از ترکیه این زمان را به طرز باور نکردنی به شش ثانیه کاهش داد تا نامش در گینس ثبت شود. او با هماهنگی دستیار که پتک می زد، ضربات مرگباری را تحمل کرد تا بتواند در شش ثانیه شاهد شکسته شدن همه ۱۶ بلوک بتنی باشد!

کار کردن اجباری با کلاه ایمنی!



آدیتی سنترال/ رئیس یک شرکت مالزیایی به این دلیل که هزینه تعمیر سقف محل کار شرکت را ندارد، کارمندان را مجبور کرده است با پوشیدن کلاه ایمنی موتورسیکلت، از جانشان محافظت کنند. بعد از اخطارهای متعدد بازرسان اداره ایمنی کار در این کشور مبنی بر تعطیل کردن این شرکت، رئیس آن به جای تعمیر سقف که هر روز قسمت هایی از آن بر سر کارکنان می ریزد، به آن ها دستور داده تا کلاه ایمنی بر سر بگذارند. کارکنان این شرکت هم به دلیل نیاز داشتن به این کار و درآمدش، هم اکنون با رضایت در این شرکت مشغول به کار هستند.

به همین سادگی

ریسه رنگی!



یکی از بساط های دوست داشتنی و حال خوب کن برای من رنگ پاشیدن به خانه بود. چند وقت قبل سری به کشوی کامواهای قدیمی ام زدم و دیدم از هر رنگی مقدار کمی کاموا موجود است و عملا به هیچ دردی نمی خورد. در نتیجه تصمیم گرفتم یک ریسه کاموایی و رنگارنگ درست کنم. درست کردن ریسه کاموایی بسیار ساده است فقط کافی است هر رنگ را جداگانه بین چهار انگشت خود پیچید و بعد یک گره در قسمت بالا بزنید و قسمت پایین را با قیچی برش بزنید و نخ ها را هم اندازه هم بکنید و در نهایت هر کدام از توپک های کاموایی کوچک رنگی را با فاصله روی یک نخ دیگر وصل کنید. سپس برای قسمت بالای توپک کاموایی از یک عدد مهره رنگی استفاده کنید. ریسه تکمیل شده را می توانید روی دیوار نصب کنید و به همین راحتی با چندین کاموای رنگی به خانه خود رنگ بپاشید. فرنگیس یاقوتی

۳نقطه



ایده و اجرا:صابری و مرادی



پرش از مانع ورزشکار لهستانی در مسابقات دو و میدانی قهرمانی جهان، عکس از رویترز

اعتراض گروه داوطلبانه حمایت از حقوق فیل ها به استفاده از فیل ها در سیرک ها برای سرگرمی، عکس از گاردین



میوه فروشی که در کرج، کتاب به امانت می دهد

« ناپلئون اگر می‌دونست با یک شیرینی این قدر تو دنیا معروف میشه، دیگه اقدام به کشور ششایی نمی‌کرد!

« طرز نوشتن کلمات ژاپنی و چینی مثل انواع گره خوردن سیم هندیز فیه! به خودت میای می بینی هفت میخ از خونه اومدی بیرون، یک متر برف اومده، تو داری می‌لری و هیچ خودرویی سوارت نمی‌کنه، جورابت تو کفشت خیس شده و میگی تابستون گیای!»

« واقعا ته هندونه رو میدازین دور؟! من!! یا قاشق میفتم به جونش، یک نقطه قرمز نمی مونه. تازه مادرم با پوستش هم میرا در دست می‌کنه!

«مطبیک،مخصوص ارتوپد،توپک،ساختن،پزشکان،بی‌آسانسور، طبقه،پنجمه، فکر اقتصادی خوبی کرده. شما سالم،پاشی بری،پیشش تا برسی پا، عمل لازم میشی.»

« خوش به حال مگس کش ها، سه ماه کار می کنن و ۹ ماه استراحت!

« پاییز بیاد لااقل بتونیم بی حوصلگی مون رو بندازیم گردن فصل!

« هیچی بدتر و نابود کننده تر از شنیدن جمله «دیدیی گفتم؟» تو مسئله ای که در موردش به مشکل خوردی، نیست!

« داشتیم کتاب های دانشگاهم رو جابه جا می‌کردم، لای کتاب مدار دو هزار تومان پول پیدا کردم! یاد حرف استخدام اقدام که گفت مدار سخته ولی بعدها ازش پول در میارید.

« خرگوش بودن هم سخته، فکر کن عجله هم نداشته باشی، مجبوری همش بدوی!

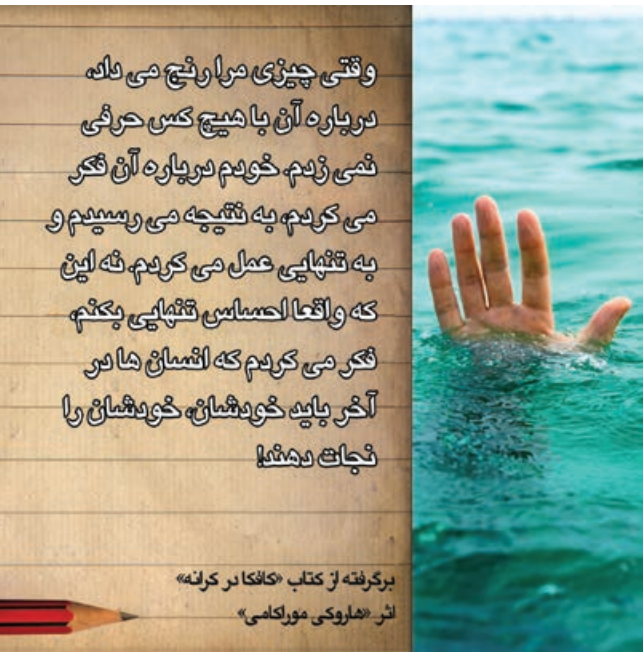
این کیه؟

مجری برنامه «حالا خورشید» نیست؟!



سلام، آفرین و خداقوت بابت این که تمامی شرکت کنندگان مسابقه این هفته در حالی که از ۲۰۰ نفر هم بیشتر بودند، موفق شدند به درستی چهره پازل شده را تشخیص دهند و حتی یک پاسخ اشتباه هم برای ما ارسال نشده است. البته این چهره، این روزها مجری برنامه «حالا خورشید» است که یک برنامه شاد و جذاب است و به احتمال زیاد شرکت کنندگان در نگاه اول موفق به تشخیص او شده اند. با این حال، صاحب چهره پازل شده مسابقه «این کیه؟» این هفته، فردی نبود جز «رضا رشیدپور». یک مخاطب هم پیامک زده: «اسمش یادم نیست ولی به نظرم مجری برنامه حالا خورشید باشه! درستة؟». بگذریم! برنده مسابقه این هفته مان هم، طبق قرعه کشی آقای «دانیال هوشمند» از شیروان هستند که به امید خدا، عکس و کاریکاتور ایشان چهارشنبه همین هفته و همراه با مسابقه بعدی چاپ خواهد شد. تا چهارشنبه...

بریده کتاب



برگرفته از کتاب «خفاگر کرانه» اثر «ملوکی موراگامی»

شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی
مردی از خویش برون آید و کاری بکند
کو کریمی که ز بزم طربش غمزه‌های
جرعه‌ای درکشد و دفع خماری بکند

حافظ
غزل ۱۸۹

مرد تاجرو باغ پرپر

در زمان های قدیم تاجری در باغش انواع درختان و گیاهان را کاشته بود و هر روز وقتی به خانه می آمد، ساعت ها در باغ راه می‌رفت و با آن ها حرف می‌زد. تا این که یک روز برای کاری مجبور شد به سفر برود. سفرهای آن زمان هم این طوری بود که تاریخ رفت «اوکی» بود ولی تاریخ برگشت به‌صورت «اوپن» بود. معلوم نبود کی برمی گردند و اصلا برمی گردند یا جنازه‌شان را برمی گردانند یا اصلا جنازه را هم در همان شهر مقصد یا وسط راه چال می کنند یا می دهند. گرگ ها بخورند، پس که سفرها خطرناک و مسیرها سخت بود. بعد از هفته ها که مرد به خانه برگشت دید تمام باغش خشک شده است. در حالی که داشت سکنه می کرد، مثل فیلم‌ها دستش را به دیوار گرفت که نیفتد. نگاهی به درخت صنوبر کرد که فقط چهار برگ زرد پخش مانده بود و گفت: «تو که همیشه زیبا و سرسبز بودی. چرا به این حال و روز افتادی؟» درخت صنوبر در پاسخ افزود: «من به درخت انبه نگاه می‌کردم که میوه دارد و حسرت می‌خوردم چرا من میوه ندارم و از این رو خشکیدم.» مرد تاجر به سمت درخت انبه رفت و رو به وی افزود: «تو که همیشه انبه‌های خوبی می‌دادی چرا پلاسدیدی؟» درخت انبه آهی کشید و افزود: «من به بوته گل سرخ نگاه می‌کردم که همیشه گل دارد ولی من ندارم و به همین سبب پلاسدیم.» مرد کشان کشان خود را به بوته گل سرخ رساند و افزود: «تو که همیشه گل می‌دادی، چرا ورچوکید؟» گل سرخ تکانی به گلبرگ های مغرور و چروکید‌اش داد و افزود: «من به درخت کاج نگاه می‌کردم که چهار فصل سبز است و حسودی کردم و ورچوکیدم.» ناگهان مرد چشمش به گیاهی سرسبز در گوشه باغ افتاد که سر حال بود. از شدت غصه سینه‌خیز خودش را به آن گیاه رساند و افزود: «لایذ تو به دیگران حسودی نمی‌کردی و حسرت نمی‌خوردی و برای همین شاداب مانده‌ای؟» گیاه تکانی به خودش داد و افزود: «تو کی هستی؟ من چیزی نمی‌بینم... من گیاه کورم...» در این لحظه بود که همسر مرد به سراغش آمد و بدو اعصاب‌نیت افزود: «ای مرد، دیوانه شده‌ای؟ ططوری با گیاهان صحبت می‌کنی؟ این ها آثار این گیاهان عجیب است که این جا کاشتی و باعث بروز توهم و مالیولیا شده. الان پاییز است و همه گیاهان خشک می‌شوند. برخیز تا به خانه برویم. خودت را هم بتکان که خانه را خاکی کنی. سوغاتی موغاتی چی آوردی؟» و آن گونه بود که این گونه شد! علکساندر کاربوتر

ماوشما

❖ برای صفحه یک باید خدمت خانم نویسنده عرض کنم چپن دومین کشور بزرگ دنیا نیست و بعد از روسیه، کانادا دومین کشور بزرگ دنیا از نظر وسعت خاک است. لطفاً آمار غلط ندهید. ❖ پنج‌شنبه زندگی سلام‌تون عالی بود و انگیزه‌زبادی برای کار و غر زدن به من داد. لطفاً سخت کوشی و عادت های خوب جوامع مختلف به خصوص چینی ها، باز هم بنویسید. ممنون. ❖ در بخش زندگی سلام از کار زیاد و دستمزد کم چینی ها نوشتم و این که بازار اقتصادی جهان را با این اراده در دست گرفتند در حالی که در ایران هم همین ساعت کار با همین حقوق حتی کمتر جریان دارد ولی اتفاقی در پیشرفت کشور نیفتاده که این جا کاشتی و باعث بروز توهم و مالیولیا شدیم. به راستی مشکل کجاست؟

❖ یک ساله ازت دور شدم روزنامه خراسان. امروز داخل دهه روزنامه فروشی دوستم دیدمت، خریدمت و اولین صفحه زندگی سلام رو خوندم. دوستتون دارم بچه های روزنامه.

ابوالفضل شوقی، چناران
❖ بریده کتاب فوق العاده بود. سرانه کتاب خوانی ما خیلی پایین است. لطفاً به فکر چاره باشید. زینب افشار، مشهد
❖ درباره نفاق و ریا هم لطفاً مطلب بنویسید. با تشکر.

❖ قسمت دیدنی های چهارشنبه باحال بود. لطفا چیزهای ترسناک بیشتر چاپ کنید.

❖ مطلب ستون تا حالا دقت کردین تکراری بود!

❖ همسر من به شدت از من دلخوره و داره روی زندگی ام اثر بد می داره. می خوام یک جوری هم معذرت خواهی کنم هم تشکر تا تصمیم بدی نگیره. چاپ کنید، یقین دارم تاثیر داره.

❖ همسر عزیزم فاطمه جان، من و پسرگل مون حسین خیلی دوست داریم.

م.ص. گ. مشهد

❖ پاسخ خفن استریپ شماره قبل: ترش‌رویی – گوگرد – برشته

